

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال از: سازمان انقلابی افغانستان
۲۰ فبروری ۲۰۱۳

دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش ششم)

در روسیه مقارن پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر به پیشنهاد لنین سوسیالیستهای انقلابی چپ که در انقلاب شرکت داشتند در دولت پرولتاریا، شورای کمیسرهای خلق، شرکت کردند. لنین بر آن بود که سوسیالیستهای انقلابی چپ در میان توده های دهقانان، آن دهقانانی که میخواستند به انقلاب بپیوندند صاحب نفوذ اند و لذا میتوان با آنها پیش از انقلاب، پس از تصرف قدرت، متحد شد. این اتحاد البته دیری نپایید نه برای آنکه حزب کمونیست اتحاد شوروی آنها را راند، نه برای آنکه در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا وجود احزاب و حتی شرکت آنها در حکومت به معنی تقسیم رهبری حزب کمونیست با احزاب دیگر است، بلکه به این خاطر که خود آنها علیه سیاست دولت سوسیالیستی به ویژه در مسأله صلح برست- لیتوفسک برخاستند و دولت سوسیالیستی ناگزیر گردید آنها را آماج حمله خود قرار دهد. چنانچه سوسیالیستهای انقلابی سیاست لنین و حزب کمونیست اتحاد شوروی و برنامه تحولات سوسیالیستی را می پذیرفتند. این اتحاد می توانست دوام یابد. همین تجربه، نتیجه آن هرچه باشد، میرساند که وجود و شرکت احزاب در دیکتاتوری پرولتاریا در تضاد با مارکسیسم- لنینیسم نیست.

در چین نیمه مستعمره و نیمه فئودال انقلاب میبایست در شرایطی جریان یابد و پیروز شود که با شرایط روسیه اختلاف فاحشی داشت. در برابر مائو دو راه قرار داشت یا باید به الگوی اتحاد شوروی بچسبید و آنرا معیار مارکسیسم- لنینیسم بشناسد که در این صورت در تضاد با مارکسیسم- لنینیسم، در تضاد با لنین و ستالین قرار میگرفت و یا اینکه مارکسیسم- لنینیسم را بر شرایط انقلاب در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال که تا آن زمان نمونه ای نداشت بطور خلاق انطباق دهد. مائو راه دوم را برگزید، راهی که درست مارکسیسم- لنینیسم به او نشان میداد.

انقلاب چین از لحاظ خصلت خود انقلابی بورژوا دموکراتیک بود که در یک کشور نیمه مستعمره صورت میگرفت. انقلابی بود در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی. در زمانی که انقلاب سوسیالیستی در یک ششم از جهان پیروز گردیده بود و در نتیجه ناگزیر برای پیروزی کامل و نهائی میبایست تحت رهبری پرولتاریا و حزب سیاسی آن انجام گیرد.

انقلاب بورژوا دموکراتیک قبل از هر چیز انقلاب دهقانی است. انقلاب چین قبل از هر چیز انقلاب صد ها میلیون دهقانی بود که میبایست نظام فئودالی را بر می انداختند و خود را از یوغ فئودالیسم و همراه با آن از یوغ امپریالیسم آزاد میساختند. مائو اهمیت و نقش دهقانان چین را در انقلاب بدرستی دریافت، بدرستی دریافت که پرولتاریا برای آنکه به

پیروزی دست یابد باید این نیروی عظیم دهقانان را تحت رهبری خود به حرکت درآورد. توجه مائو به دهقانان و انتقال مرکز ثقل فعالیت حزب به روستا از همین جا سرچشمه می‌گرفت.

مائو باز هم بدرستی دریافت که قیام دهقانان جز آنکه مسلح باشد نمیتواند به پیروزی برسد و با توجه به وسعت خاک چین قیام دهقانان نمیتوانست همزمان در تمام مناطق چین روی دهد و جنگ دهقانی برای نیل به پیروزی نهائی ناگزیر جنگی طولانی بود.

دهقانان یگانه نیروئی نبودند که در کنار پرولتاریا از سلطه فئودالیسم و امپریالیسم رنج میبردند. خرده بورژوازی شهری و بورژوازی نیز در وضع مشابهی قرار داشتند. پرولتاریا نمیتوانست و میبایست این طبقات را نیز تحت رهبری خود در انقلاب شرکت دهد و مائو توجه خود را نیز به این نکته معطوف داشت.

قیام مسلح دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست و توسعه آن به ایجاد پایگاه های انقلابی منتهی گردید که در آنها اداره امور به دست ارگانهای قدرت دموکراسی نوین سپرده شد، ارگانهایی که نماینده جبهه متحد ملی در مبارزه با امپریالیسم و فئودالیسم بود. در این ارگانها ناگزیر نمایندگان تمام طبقات و احزاب و شخصیت هایی که در این مبارزه سهم داشتند، شرکت می جستند. در این پایگاه های انقلابی میبایست نیرو های ضد انقلاب سرکوب میشدند و رفرم ارضی به مرحله عمل در می آمد، اقتصاد این مناطق به راه می افتاد، برای ارتش رهایی بخش خوراک و لباس و مایحتاج دیگر تهیه میگردد. انجام این وظایف، اتحاد همه نیرو های ضد فئودالی و ضد امپریالیست را ایجاب میکرد و این اتحاد پایه دیکتاتوری طبقات ضد فئودالی و ضد امپریالیست یعنی پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی بود. در این دوران انقلاب دموکراتیک نوین سیاست جبهه متحد و استقرار حکومت توده ئی بر اساس این جبهه ضرورت حیاتی داشت. نقش رهبری انقلاب، رهبری ارتش سرخ و رهبری جبهه متحد را پرولتاریا و حزب سیاسی آن حزب کمونیست بازی میکرد.

پیروزی انقلاب در ۱۹۴۹ پیروزی همه طبقات ضد امپریالیست و ضد فئودال بر امپریالیسم و فئودالیسم بود. با پیروزی انقلاب دو تضاد اساسی جامعه چین یعنی تضاد با امپریالیسم و تضاد با فئودالیسم به طور کامل حل شد و تضاد پرولتاریا با بورژوازی ملی که پس از انقلاب به تضاد عمده تبدیل شد، تضادی آنتاگونیستی است. اما در چین در شرایطی که پرولتاریا قدرت سیاسی را در دست دارد، در شرایطی که بورژوازی و حزب سیاسی آن دوران همکاری و مبارزه مشترک طولانی را با حزب کمونیست و تحت رهبری آن پشت سر گذاشته است، در شرایطی که بورژوازی رهبری پرولتاریا و حزب آن را می پذیرد، از قانون اساسی سوسیالیستی و تحولات سوسیالیستی پشتیبانی میکند، در شرایطی که چین عقب مانده بر اثر بیست و پنج سال جنگ داخلی و جنگ علیه اشغالگران خارجی همان اقتصاد عقب مانده اش نیز رو به ویرانی بیشتر رفته و لذا نیاز به ادامه جبهه متحد و اتحاد با بورژوازی ملی است. آری در چنین شرایطی با برخوردی صحیح به تضاد آنتاگونیستی پرولتاریا و بورژوازی ملی میتوان آن را به تضاد غیر آنتاگونیستی تبدیل کرد. جامعه چین در این زمان پدیده ای نوظهور بود که در تاریخ انقلابات پرولتاریائی نمونه ای نداشت و میبایستی بدان خلاق و مارکسیستی برخورد کرد و نه آنکه کوشید آنرا در چارچوب فرمولهای جامد یا الگوهای از پیش تعیین شده محصور ساخت. مائو تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و مسأله وجود احزاب را در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا در چین بدرستی حل کرد.

مائو در همان حال که وجود احزاب را در گذار به سوسیالیسم می پذیرد، این امکان را که این احزاب علیه سوسیالیسم برخیزند، نفی نمیکند. او در سال ۱۹۵۷ متذکر می شود:

"خواست حزب کمونیست و نیز سیاست آن اینست که برای مدتی طولانی در کنار احزاب دموکراتیک باقی بماند. اینکه آیا احزاب دموکراتیک میتوانند مدتی طولانی به موجودیت خود ادامه دهند تنها مربوط به خواست حزب کمونیست

نیست، منوط به اینست که آنها چگونه رفتار میکنند و آیا از اعتماد خلق برخوردارند. (درباره حل صحیح تضاد های درون خلق)

"هیچ دلیلی وجود ندارد که ما رهنمود همزیستی دراز مدت را با تمام آن احزابی که واقعاً بخاطر همبستگی خلق در راه آرمان سوسیالیسم صرف مساعی میکنند و از اعتماد خلق برخوردارند، تعقیب نکنیم". (همانجا)

علی رغم خواست و سیاست حزب کمونیست "چنانچه بورژوازی ملی (طبیعتاً حزب آن- مؤلف) این سیاست ما را نپذیرد، آنگاه تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد ما و دشمن بدل خواهد شد" که راه حلی جز اعمال زور و سرکوبی ندارد.

لازم به یادآوری است که در کشور های شرق اروپا و از آنجمله البانی، دموکراسیهای توده ئی در شرایطی مشابه به وجود آمد. در این کشور ها ابتداء جبهه های ضد فاشیست تشکیل شد که در آن همه احزاب و از آنجمله احزاب کمونیست شرکت داشتند. جبهه های ضد فاشیست پس از سرکوبی فاشیسم به دست ارتش سرخ شوروی قدرت سیاسی را به چنگ آوردند. احزاب کمونیست از همان آغاز یا بتدریج رهبری را در دست گرفتند و بدین ترتیب دولتهای دموکراسی توده ئی پدید آمد، یعنی دولتهائی که در آن احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی شرکت داشتند ولی نقش هژمونی را احزاب کمونیست ایفاء میکردند. این دولتها پس از انجام یک سلسله اقدامات دموکراتیک بسوی ساختمان سوسیالیسم پیش رفتند.

بدین ترتیب وجود احزاب در دوران دیکتاتوری پرولتاریا در کشور هائی و در شرایط تاریخی معین به هیچ وجه در تضاد با آموزش مارکسیسم نیست. لنین آنرا آزمود. مائو آن را بسط داد و به صورت یک تئوری در آورد. تجربه کشور های دموکراسی توده ئی پس از غلبه بر فاشیسم، برآن صحنه گذاشت.

آیا درست است که احزاب به عقیده مائو، آنطور که "امپریالیسم و انقلاب" مدعی است "فقط زمانی میتوانند ازبین بروند که حزب کمونیست چین از بین میرود، یعنی آنها باید تا کمونیسم با یکدیگر همزیستی داشته باشند؟" نه، باز هم درست نیست، مائو هرگز چنین عقیده ای نداشته و بنابر این نمیتوانسته است ابراز کند. در اینجا باز با تحریف نوشته مائو سروکار داریم. به نوشته مائو مراجعه کنیم:

"حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک محصول تاریخ اند. آنچه در صحنه تاریخ ظاهر میشود، از صحنه تاریخ محو میگردد. بدین ترتیب سرانجام روزی حزب کمونیست محو میگردد. این امر در مورد احزاب دموکراتیک نیز صادق میباشد." (ترجمه فارسی جلد ۵ ص ۱۷۹)

آیا از عبارات فوق اینگونه مستفاد میشود که «احزاب بورژوازی و حزب کمونیست باید تا کمونیسم با یکدیگر همزیستی داشته باشند؟» آیا اینگونه مستفاد میشود که «احزاب بورژوازی فقط زمانی میتوانند از بین روند که حزب کمونیست چین از بین برود؟» آیا در این عبارات جز این حقیقت مارکسیستی بیان شده که هر شیء یا پدیده (و از آنجمله حزب) را آغاز و انجائی است؟ براستی چرا نویسنده "امپریالیسم و انقلاب" این اندازه نوشته های مائو را قلب میکند، چرا این همه جعلیات را به پای مائو مینویسد؟ در پشت اینهمه غرض و سوءنیت چه انگیزه ای نهفته است؟

این نکته را هم اضافه کنیم که انقلاب فرهنگی که مائو خود مبتکر و رهبر آن بود برای همیشه به موجودیت احزاب بورژوازی پایان داد. از آن پس بقایائی از شرکت احزاب در دولت به شکل "کنفرانس مشورتی سیاسی" باقی ماند که نقشی بازی نمیکند و اجلاسهای آن بندرت و میتوان گفت بنابر تصمیم حزب کمونیست تشکیل میشود.

در ۱۹۵۶ در برخی از کشور های سوسیالیستی ضد انقلاب علناً سر بلند کرد. کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی خصلت ضد انقلابی خود را با حمله به ستالین و در واقع به مارکسیسم-لنینیسم و با طرح احکامی رویزونیستی که نمودار سازش طبقاتی به جای مبارزه طبقاتی بود، عرضه داشت. این کنگره معلوم داشت که در حزب

کمونیست اتحاد شوروی که بنابر "امپریالیسم و انقلاب" مانند فولاد یکپارچه و محکم بود ضد انقلابیونی از قماش خروشچف، میکویان، سوسلف و دیگران در پرزیدیوم حزب یعنی در عالی ترین ارگان حزب در کنار ستالین بزرگ نشسته بودند و با ریا و تزویر و دورویی چهره کریه ضد انقلابی خود را پنهان می‌داشتند؛ این کنگره معلوم داشت که در حزب کمونیست اتحاد شوروی که بنابر "امپریالیسم و انقلاب" نه فراکسیونی وجود داشت و نه مشی دیگری غیر از مشی ستالین فراکسیونی در مرکز حزب با مشی رویونیستی و سازشکارانه خود در انتظار مرگ محبوب ترین رهبر پرولتاریا و خلقهای جهان روزشماری میکرد.

با درگذشت ستالین، خروشچف در رأس این فراکسیون فعالیت تخریبی خود را چه در اتحاد شوروی و چه در دیگر کشور های سوسیالیستی آغاز کرد. کنگره بیستم به مشی رویونیستی رسمیت بخشید. جریان حوادث بتدریج این مشی را به صورت سیستمی درآورد که حزب کمونیست اتحاد شوروی آنرا به مثابه مشی جنبش جهانی کمونیستی عرضه داشت و به اکثریت احزاب کمونیستی و کارگری تحمیل کرد.

حملات کینه توزانه به ستالین، سیاه کردن نظام سوسیالیستی در شوروی و مشی سازشکارانه خروشچف، ضد انقلاب را به قیام برانگیخت. در سال ۱۹۵۶ در لهستان شورشی روی داد که گومولکای خائن را به قدرت نشانید، در مجارستان، ضد انقلاب به کمک امپریالیستها حوادث خونینی به راه انداخت که طی آن بسیاری از کمونیست ها را به طرز وحشیانه به خاک و خون کشیده شدند و سرانجام با دخالت ارتش شوروی پایان پذیرفت.

این حوادث در چین بدون تأثیر نماند و در بعضی نواحی کارگران و دانشجویان به شورش برخاستند. مائو انعکاس حوادث لهستان و به ویژه مجارستان را در چین چنین توضیح میدهد:

"وقایع مجارستان بعضی ها را در کشور ما دلخوش ساخت. آنها امید داشتند که در چین نیز چنین حوادثی رخ دهد و هزاران هزار نفر علیه دولت توده ئی به خیابانها بریزند... در کشور ما کسان دیگری هم بودند که در نتیجه عدم درک وضع مشخص بین المللی درباره مسأله مجارستان از خود تزلزل نشان میدادند. آنها تصور میکردند که آزادی تحت سیستم دموکراسی توده ئی ما خیلی کم است و حتی از آزادی موجود تحت سیستم دموکراسی پارلمانی غرب هم کمتر است. آنها خواستار برقراری سیستم دو حزبی غرب بوده و می‌پاشند که یک حزب در رأس حکومت و حزب دیگری در اپوزیسیون قرار بگیرد. لیکن این به اصطلاح سیستم دو حزبی هیچ چیز دیگر به جز وسیله ای برای حفظ دیکتاتوری بورژوازی نیست و به هیچ وجه نمیتواند آزادی زحمتکشان را تأمین کند". (درباره مسأله حل صحیح تضاد های درون خلق. فیروزی ۱۹۵۷)

"در چند نقطه دانشجویان اغتشاشاتی برپا کرده اند... مشی از ضد انقلابیون از این فرصت برای تحریک و سازمان دادن تظاهرات سوءاستفاده کردند و دور مشی چواچوان، تهدید نمودند که ایستگاه رادیو را اشغال کرده یک "مجارستان" دیگر اعلام خواهند کرد. آنها اعلان های فراوانی به دیوار ها زدند که شگفت آورترین شان حاوی این سه شعار بود: "مرگ بر فاشیسم"، "ما جنگ می خواهیم نه صلح" و "سوسیالیسم به هیچ وجه برتر نیست" (سخنرانی در پلنوم دوم هشتمین دوره کمیته مرکزی جلد ۵ فارسی ص ۲۱۳)

مائو بخوبی میدید که ساختمان سوسیالیسم در شرایط مبارزه طبقاتی سختی ادامه دارد. او همیشه برآن بود که توده های کارگر و دهقان که نود در صد جمعیت را تشکیل میدهند از سوسیالیسم استقبال میکنند. اگر گاهی کارگران به اعتصاب و تظاهرات روی می آورند دلیل آن بیشتر اینست که مصادر امور نتوانسته اند به موقع و بدرستی به حل تضاد بپردازند. روشنفکران اگرچه به حزب و سوسیالیسم وفا دارند، معذک تعدادی از آنها با دیکتاتوری پرولتاریا سر سازگاری ندارند و خواستار "تقلید از چیز های غربی مانند "دموکراسی پارلمانی"، "آزادی مطبوعات" و "آزادی سخن" اند". ضد انقلاب از این نارضایتی ها سوء استفاده میکند و مردم را به اغتشاش تحریک مینماید، در عین آنکه

خود را در پشت آنان پنهان میدارد. باید این نارضایتی ها را که چیزی جز تضاد در درون خلق نیست با شیوه صحیح برطرف ساخت. چنانچه برخورد با تضاد های درون خلق به همان شیوه هائی صورت گیرد که تضاد با دشمنان، یعنی چنانچه برای حل تضاد های درون خلق نیز به اعمال فشار و سرکوبی توسل شود و در نتیجه به نارضایتی ها امکان بروز داده نشود، آنگاه ضد انقلاب توده ناراضی را علیه دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم برخاوه انگیزت و راه را برای احیاء رژیم طبقاتی خواهد گشود. بنابر این به توده های خلق باید امکان داد که نظرات خود را بیان دارند و برای اصلاح نظرات نادرست آنان از شیوه بحث و اقناع مدد گرفت.

مائو رهبری است که سالهای دراز در آتش مبارزه آبدیده شده و لذا از ضد انقلاب وحشتی به دل راه نمی دهد، سالهای دراز در میان توده های مردم به سر برده، مبارزه آنان را به درستی رهبری کرده و از اعتماد آنها برخوردار است. بنابر این از این که تضاد از عمق به سطح آید، وحشتی ندارد. او در مورد حوادث لهستان و مجارستان اینگونه اظهار نظر میکند:

"از آنجا که در لهستان و مجارستان حریق وجود دارد و دیر یا زود شعله ور خواهد شد، چه باید کرد؟ آیا باید گذاشت آتش شعله ور شود یا نباید گذاشت؟ آتش را نمیتوان در کاغذ بسته بندی کرد. حال که آتش زبانه کشیده است امر خوبی است. از اینطریق ضد انقلابیون فراوانی در مجارستان آشکار شدند." (جلد پنج ص ۲۰۴)

مائو بر آن بود که تضاد با اکثریت روشنفکران که از دولت توده ئی و از سوسیالیسم پشتیبانی می کند ولی هنوز خود را از چنگال ایدئولوژی بورژوائی نتوانسته اند رهائی بخشند، تضاد درون خلق است. ضد انقلابیون و عناصر راست میکوشند پاره ای مسائل را دست آویز قرار دهند تا روشنفکران را علیه دولت توده ئی و سیستم سوسیالیستی بشورانند و راه را برای احیاء جامعه طبقاتی بگشایند.

در اوضاع داخلی و بین المللی آنروز حل صحیح تضاد های درون خلق اهمیت بیشتری کسب میکرد. در چنین شرایطی است که مائو همه را فرا میخواند به اینکه **"بگذار صد گل بشکفت و صد مکتب باهم رقابت کند"**. بدین طریق نظرات و افکار بیان خواهد شد و با بحث و انتقاد و اقناع میتوان افکار ناصحیح را در برابر توده های خلق افشاء کرد و افکار صحیح را گسترش داد. مائو در عین حال معیار هائی تعیین کرد تا توده های مردم را در تشخیص "گلهای خوشبو" از "علفهای سمی" یاری دهد. مائو خود چنین توضیح میدهد:

"ظاهراً این دو شعار - یعنی "بگذار صد گل بشکفت" و "بگذار صد مکتب باهم رقابت کند" - هیچ گونه خصلت طبقاتی ندارد. پرولتاریا میتواند از آنها استفاده کند. بورژوازی و هر کس دیگر نیز میتواند از آنها استفاده کند. طبقات، قشر ها و گروههای اجتماعی هر کدام درباره این که گل خوشبو چیست و علف سمی کدامست نظرات خاصی دارند. حال ببینیم از دیدگاه توده های وسیع مردم چه چیزی میتواند برای معیار تشخیص گلهای خوشبو از علفهای سمی باشد و در زندگی سیاسی خلق ما چگونه باید صحت و سقم گفتار و کردار را تشخیص داد. طبق موازین قانون اساسی ما و طبق اراده اکثریت عظیم خلق ما و برنامه های سیاسی مشترک که به دفعات از طرف احزاب و گروههای سیاسی کشور ما اعلام شده اند، ما معتقدیم که این معیار ها را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- گفتار و کردار باید به وحدت ملیت های مختلف ما کمک کند و نه اینکه باعث تفرقه آنان گردد.
- ۲- گفتار و کردار باید تحول سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را به پیش راند، نه اینکه بحال آن زیان بخش باشد.
- ۳- گفتار و کردار باید به تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق کمک کند، نه اینکه باعث تخریب و یا تضعیف آن گردد.
- ۴- گفتار و کردار باید به استحکام سانترالیسم دموکراتیک کمک کند، نه اینکه باعث تخریب یا تضعیف آن گردد.
- ۵- گفتار و کردار باید در جهت تقویت رهبری حزب کمونیست سیر کند، نه اینکه باعث کنار گذاشتن و یا تضعیف آن گردد.

۶- گفتار و کردار باید به حال همبستگی بین المللی سوسیالیستی و همبستگی خلقهای صلحدوست جهان سودمند باشد، نه زیان بخش.

از این شش معیار، راه سوسیالیستی و رهبری حزب از همه مهمتر است". (درباره مسأله حل صحیح تضاد های درون خلق)

البته مائو خوب میدانست که ضد انقلاب و خط راست به این معیار ها گوش نخواهند داد و حزب کمونیست و سیستم سوسیالیستی را هدف خواهند گرفت تا شاید رژیم گذشته را باز گردانند. اما این معیار ها به خلق امکان خواهد داد که در سیل افکار و نظراتی که جاری میشود، صحیح را از سقیم تشخیص دهد و توطئه های دشمنان سوسیالیسم را عقیم گرداند. این شعار باز هم امکان خواهد داد که ضد انقلابیون پنهان و خط راست درون و بیرون حزب خود را بشناسانند و از اینطریق آنها را بی ضرر ساخت.

از مطالب بالا روشن است که در اینجا صحبت از "لیبرالیسم" یا "سازش طبقاتی" نیست، صحبت بر سر این نیست که که ایده آلیسم با ماتریالیسم و مذهب در کنار هم زیست کنند. از لحاظ تئوری این شعار بر این نکته استوار است که باید میان تضاد با دشمنان و تضاد های درون خلق فرق گذاشت و تضاد های درون خلق را به شیوه تضاد با دشمنان حل نکرد. از لحاظ سیاسی این شعار به خاطر آن به پیش کشیده شده که در اوضاع داخلی و بین المللی امروز فعالیت دشمنان سوسیالیسم و حزب کمونیست را در برابر توده ها افشاء کند و عقیم سازد و ضد انقلابیون را که آشکار شده اند به کیفر برساند.

اما "امپریالیسم و انقلاب" دانسته و فهمیده این شعار را "تظاهر مستقیم همزیستی ایدئولوژیهای متناقض" توصیف کرده می نویسد:

"بنابر اظهار مائو تسه دون، در جامعه سوسیالیستی باید در کنار ایدئولوژی پرولتاریا، یعنی در کنار ماتریالیسم و آته نیسم وجود ایدئولوژی بورژوائی یعنی ایدآلیسم و مذهب، شگوفائی "گیاهان سمی" در کنار "گل های خوشبو" مجاز باشد. این روند گویا بیچون و چرا لازم است برای آنکه مارکسیسم تکامل یابد برای آنکه راه برای مباحثه و آزادی افکار گشوده شود، اما در واقع مائو با این روند برای سیاست همکاری مشترک با بورژوازی و همزیستی با ایدئولوژی بورژوائی پایه تئوریک فراهم میآورد. ("امپریالیسم و انقلاب" به زبان المانی ص ۴۷۵-۴۷۶)

- شعار "بگذار صد گل بشکفت و صد مکتب با یکدیگر رقابت کنند" شعار مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی، در هم کوبیدن آن و بی اعتبار کردن آن در نزد توده های زحمتکش است و نه "همزیستی جاودانی ایدئولوژی ها" آنگونه که "امپریالیسم و انقلاب" مینمایاند. جریان این پیکار تبلیغاتی همانطور گذشت که مائو پیش بینی کرده بود. بورژوازی حملات خود را به حزب کمونیست و سیستم سوسیالیسم در مطبوعات آغاز کرد و ادامه داد. روزنامه های دیواری نیز همین نقش را بازی کردند. در پاره ای نقاط حوادث نامطلوبی رخ داد که مدافعان حزب و سوسیالیسم مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند. مائو و حزب کمونیست پس از سکوتی کوتاه حمله متقابل را آغاز کردند. توده های زحمتکش نیز به حمله متقابل پرداختند، به قسمی که هنوز دیری نگذشته بود که ضد انقلاب و خط راست دست از جنگ و حملات کشیدند و به سوراخهای خود خزیدند. موضع سیاسی آنها به شدت ضربه دید و حزب و سوسیالیسم استحکام بیشتری یافت. بورژوازی و خط راست همانطور تصور میکرد که "امپریالیسم و انقلاب"، یعنی اینکه به آنها برای همیشه امکان داده شده است که به حزب و سوسیالیسم بتازند، چیزی که مطلقاً در مدنظر مائو نبود و نمیتوانست باشد.

مائو خود اعتراض مخالفان را چنین توضیح میدهد:

"بدین ترتیب توده ها میتوانند بروشنی میان آنهایی که به اصطلاح انتقاداتشان بدخواهانه بود تمیز دهند و بدینصورت برای حمله متقابل در زمان مناسب نیرو جمع گردد. برخی میگویند این یک نقشه پنهانی بود. ما میگوئیم این یک نقشه

آشکار بود، زیرا ما آن را قبلاً برای دشمن روشن کردیم. فقط وقتی بگذارید ارواح و هیولا های مهیب ظاهر گردند، می توانید نابود شان کنید، تنها هنگامی که به علفهای سمی اجازه دهید از خاک جوانه بزنند می توانید ریشه کنشان کنید. مگر دهقانان هر سال چندین بار وجین نمیکنند؟... دشمنان طبقاتی ناگزیر دنبال فرصت میگردند تا خود را تثبیت کنند. آنها به میل خود دست از قدرت دولتی و مالکیت نمی کشند. هر چند حزب کمونیست از پیش به دشمنان خود هشدار دهد و ستراتیژی خویش را به اطلاعشان برساند، آنها باز حملاتی میکنند. مبارزه طبقاتی یک واقعیت عینی مستقل از اراده انسان است، یعنی مبارزه طبقاتی اجتناب ناپذیر است. از آن نمیتوان اجتناب کرد حتی اگر مردم بخواهند از آن اجتناب ورزند. تنها کاری که میشود کرد، استفاده حد اکثر از اوضاع و هدایت مبارزه به سوی پیروزی است. ("جلد ۵ فارسی ص ۲۷۵-۲۷۶)

هر آنکس که سخنرانیهای مائو را در ۱۹۵۷ دنبال کند- و نویسنده "امپریالیسم و انقلاب" بدون شک از آنها بی اطلاع نیست- به سهولت می بیند که شعار "بگذار صد گل بشکفت" شکلی از مبارزه طبقاتی است که امکان میدهد دشمنان سوسیالیسم خود را آشکار کنند و سپس به سرکوب آنها پرداخت. حال چرا "امپریالیسم و انقلاب" این واقعیت را قلب میکند و به رنگ دیگری نشان میدهد، چرا این پیکار را نشانه همزیستی جاودانی ایدئولوژی های پرولتاریا و بورژوازی مینماید، دلیلش روشن است، برای بی اعتبار کردن مائو توسل به هر وسیله ای جائز است. خلاف نظر "امپریالیسم و انقلاب" که مدعی سازش مائو با ضد انقلاب است، مائو شدیداً هوادار سرکوبی ضد انقلابیونی است که علیه سوسیالیسم و حزب کمونیست به مقابله بر میخیزند و در پیکار شعار "بگذار صد گل بشکفت" نیز همینطور عمل کرد:

"ضد انقلابیون باید از بین برده شوند. در آنجائی که این وظیفه تا کنون بر طبق برنامه تکمیل نشده است باید در سال جاری به اتمام برسد... تعدادی از واحد ها کارزار از بین بردن ضد انقلابیون را برپا کردند اما کار شان کامل نبود از اینرو لازم است تدریجاً کلیه ضد انقلابیون را در جریان مبارزه از جا کند...

"دستآورد های ما در امر نابودی ضد انقلابیون باید تأیید گردد. اینها دست آورد های بزرگی است. اشتباهاتی هم وجود دارد که باید جدی گرفته شود. ما باید از کادر هایی که مشغول نابود کردن ضد انقلابیون اند پشتیبانی کنیم و نباید به خاطر دشنام های شخصیت های دموکراتیک هیچ گونه نرمشی نشان دهیم...

"به کارنابودی ضد انقلابیون ادامه دهید و آنها را در هر جا یافت شدند، از بین ببرید. رفتار بر طبق قانون به معنای آن نیست که دست و پایمان بسته باشد... هر جا که ضد انقلابیون یافت شدند، آنها را از بین ببرید و اطمینان داشته باشید که بر طبق قانون رفتار میکنید". (جلد ۵ فارسی ص ۲۳۱)

از این گفته ها و رهنمود ها که در نزد مائو کم نیست ، ذره ای هم بوی سازش بمشام نمیرسد. اما "امپریالیسم و انقلاب" را با این رهنمود ها کاری نیست. او تصمیم خود را گرفته و باید مائو را از کوره سازشکار درآورد. البته مائو برآنست که راستها و ضد انقلابیون را تا زمانی که علیه سیستم سوسیالیستی به مخالفت برنخاسته اند، نباید مجازات کرد. مائو برآنست که در شرایطی که قدرت در دست پرولتاریا است، میتوان به تجدید تربیت آنها پرداخت و نتایج مثبتی نیز بدست آورد.

لنین در اثر داهیانه خود "چپ روی، بیماری کودکی کمونیسم" در توصیف دیکتاتوری پرولتاریا چنین مینویسد: "دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه ای سرسخت، خونین و غیر خونین، قهرآمیز و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی و اداری علیه قدرتها و سنتهای جامعه کهنه است".

لنین در جای دیگر در مورد رفتار با روشنفکران بورژوا چنین می آموزد:

" در حکومت شورا ها و حزب پرولتری شما... روشنفکران بورژوا را نمی توان بیرون ریخت و نابود ساخت، بلکه باید آنها را لباس تازه ای پوشانید، تغییر داد، جذب کرد، تجدید تربیت کرد... " (همانجا)

"امپریالیسم و انقلاب" در میان این همه اشکال مبارزه فقط شکل خونین و قهرآمیز را می بیند و مبارزه مسالمت آمیز تربیتی و اداری را ارتداد و سازشکاری نام می نهد و مائو را به مناسبت اعمال چنین مبارزه ای سرزنش میکند. اتهام سازش مائو با ضد انقلابیون فقط ادعای پوچی است که از قلم نویسنده "امپریالیسم و انقلاب" میتواند تراوش کند که مانند ادعا های دیگرش ذره ای از واقعیت و حقیقت در آنها نمیتوان یافت.

ادامه دارد